



تجدید مواعد دادرسی در دعاوی حقوقی جواد پارسافر*

چکیده

مواعد در آیین دادرسی به دو دسته قانونی و قضایی تقسیم می‌شوند و اصل حاکم بر این مواعد در خصوص قابلیت تجدید یا عدم تجدید آن‌ها، این است که در مواعد قانونی، اصل غیر قابل تجدید بودن مواعد حاکم است؛ لیکن در خصوص مواعد قضایی، اصل این است که برای یک‌بار قابل تجدید می‌باشند.

اصل غیر قابل تجدید بودن مواعد قانونی، استثنائاتی در پی دارد که جهت سهولت مطالعه می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: ۱- استثنائات مربوط به طرق شکایت از آراء؛ ۲- استثنائات مربوط به سایر مواعد. استثنائات مربوط به طرق شکایت از آراء نیز به دو دسته تقسیم می‌شود که برخی از آن‌ها در تمامی طرق، موعد را تمدید می‌نماید و برخی دیگر مختص تمدید موعد در یکی از طرق شکایت از آراء می‌باشد. بنابراین باید گفت اصل عدم تجدید مواعد قانونی نزد قانون‌گذار دارای استثنائاتی است که در پاره‌ای موارد، موجب تمدید موعد می‌گردد.

واژگان کلیدی

مواعد قانونی، مواعد قضایی، تجدید و تمدید مواعد.

*کارشناس ارشد حقوق خصوصی از دانشگاه مازندران و کارآموز و کالت کانون وکلای دادگستری خراسان.
Parsafar_javad@yahoo.com



مقدمه

یکی از مسائل مهم و کاربردی در دادرسی، مسأله مواعد است که اگر به طور دقیقی به آن توجه نشود، امکان تزییع حقوق اشخاص را در پی خواهد داشت. این دقت در درجه اول باید توسط طرفین دعوا صورت پذیرد؛ به طور مثال هرگاه حکمی که قابلیت تجدیدنظر خواهی دارد به محکوم علیه ابلاغ گردد، وی باید توجه داشته باشد که اگر در مهلت مقرر، بدون عذر موجه، تقاضای تجدیدنظر ننماید، حق تجدیدنظر خواهی خود را از دست خواهد داد؛ اما در این میان دادگاه هم وظیفه دارد در تعیین مواعد و اعلام آن و از همه مهم تر انقضای آن، نهایت دقت را به عمل آورد؛ چراکه کوچک ترین بی دقتی از جانب دادگاه، می تواند حقی را پایمال نماید یا حداقل سرعت رسیدگی را به تأخیر اندازد. اضافه بر این، دادگاه باید در مورد مواعدی که قابلیت تجدید مهلت و استمهال دارد نیز نکته بینی خاصی را به کار گیرد تا مبادا شخصی بدون استحقاق مهلتی بگیری یا بالعکس، کسی که حق استمهال دارد از آن بی بهره بماند.

متأسفانه اکثر نویسندگان حقوقی در کتب خود به بحث مواعد دادرسی توجه زیادی نکرده و فقط به ذکر مواد آن و نهایتاً انواع آن اکتفا نموده اند. این موضوع مخصوصاً در خصوص تجدید مواعد، کاملاً مشهود است؛ چراکه غالب حقوق دانان نوعاً مطالبی به صورت بسیار پراکنده ذکر کرده و به برخی موارد آن حتی اندک هم ننموده اند.

مقصود از این مقاله پرداختن به مواردی است که به هر دلیل موجب می شود، مهلت انجام عملی از مواعدی که توسط قانون یا دادگاه تعیین گردیده، بیشتر شود؛ چه این مهلت اضافه، در قالب تمدید مهلت باشد و چه قبول آن عمل بعد از انقضای مهلت آن. در این مقاله ابتدا به تعریف مواعد و انواع آن در مبحث مفهوم شناسی اشاره و سپس در مبحث دوم به تجدید مواعد و دسته بندی آن تا حد توان پرداخته خواهد شد.

فصل نخست: مفهوم شناسی

تجدید در لغت به معنای تازه و جدید کردن آمده (دهخدا؛ ۱۳۸۵، ۶۹۷) و تمدید نیز در لغت به معنای کشیدن، طولانی کردن زمان آمده است (همان، ۷۸۰). لذا با توجه به همین معانی لغوی در این مقاله تفاوتی فی مابین تجدید موعد و تمدید موعد وجود ندارد. مواعد جمع موعد و در لغت (همان، ۲۸۴۴) به معنای سرسیدها، موعداها آمده است. در آیین دادرسی مدنی منظور از مواعد، مدت زمانی است که در طول آن باید عملی انجام شود. مواعد در قانون بر دو گونه است: الف- مواعد قانونی، ب- مواعد قضائی. این تقسیم بندی را می توان از صدر ماده ۴۴۲ ق. آ. د. م. استنباط نمود. مفاد این ماده در ماده ۶۱۱ ق. قدیم مورد اشاره قرار گرفته بود.

گفتار نخست: مواعد قانونی

مواعد قانونی مواعدی هستند که قانون برای اعمال مخصوصی در طی جریان دادرسی معین کرده و مدت آن هم در قانون تصریح شده است (متین دفتری؛ ۱۳۸۱، ج ۱، ۳۸۶). برای مثال قانون آیین دادرسی مدنی در ماده ۳۳۶، مهلت تجدیدنظر را برای اشخاص مقیم ایران ۲۰ روز و



برای اشخاص مقیم خارج دو ماه پیش‌بینی کرده است.

ماده ۴۴۳ ق. آ. د. م. در خصوص نحوه احتساب مواعد قانونی مقرر می‌دارد «از نظر احتساب مواعد قانونی، سال دوازده ماه، ماه سی روز، هفته هفت روز و شبانه‌روز بیست و چهار ساعت است». بنابراین وفق این ماده برای اشخاصی که در خارج از ایران اقامت دارند، مهلت دو ماهه برابر است با ۶۰ روز، هرچند ابلاغ در نیمه نخست سال انجام شده باشد. هم‌چنین ماده ۴۴۵ همان قانون اعلام داشته است «موعدی که ابتدای آن تاریخ ابلاغ یا اعلام ذکر شده است، روز ابلاغ و اعلام و هم‌چنین روز اقدام جزء مدت محسوب نمی‌شود». موعد ذکر شده در این ماده اعم است از موعد قانونی و قضائی. در انتقاد از ماده فوق، می‌توان ادعا کرد که این ماده کامل به‌نظر نمی‌رسد؛ چراکه فقط به چگونگی محاسبه مواعدهایی پرداخته که ابتدای آن تاریخ ابلاغ است؛ در حالی که در قانون آیین دادرسی مدنی مواعیدی پیش‌بینی گردیده که ابتدای آن تاریخ ابلاغ نیست، بلکه ابتدای آن تاریخی است که امری رخ دهد یا دادگاه اقدامی انجام دهد؛ برای نمونه مطابق ماده ۱۱۲ ق. آ. د. م. درخواست کننده تأمین باید ظرف مدت ۱۰ روز از تاریخ صدور قرار (نه ابلاغ) نسبت به اصل دعوا دادخواست بدهد. لذا هرچند در ماده ۴۴۵ ق. آ. د. م. این موضوع پیش‌بینی نشده، اما بدیهی است که تاریخ صدور قرار و تاریخ ارائه دادخواست جزء مهلت ۱۰ روزه به‌حساب نخواهد آمد (حیاتی؛ ۱۳۸۴، ۶۱۵).

نکته دیگر این است که کلیه مواعد قانونی کمتر از دو ماه، برای افراد مقیم در خارج به دو ماه افزایش پیدا می‌کند؛ این موضوع در ماده ۴۴۶ ق. آ. د. م. پیش‌بینی شده است. ماده ۶۱۵ ق. قدیم اصحاب دعوایی که خارج از مقرر دادگاه بودند را به دو دسته تقسیم نموده بود و برای افراد داخل کشور از قرار هر ۶۰ کیلومتر فاصله با مقر دادگاه یک روز بر مهلت اضافه می‌نمود و برای کمتر از ۶۰ کیلومتر هم در صورتی که فاصله بیشتر از ۳۰ کیلومتر می‌بود، یک روز منظور می‌نمود، اما فاصله کمتر از ۳۰ کیلومتر را به حساب نمی‌آورد.

ماده ۴۴۷ ق. آ. د. م. نیز مقرر می‌دارد «چنانچه در یک دعوا خواندگان متعدد باشند، طولانی‌ترین موعدی که در مورد یک نفر از آنان رعایت می‌شود، شامل دیگران نیز خواهد شد». برخی نویسندگان (مهاجری؛ ۱۳۸۰، ۲۵۶) این ماده را نوعی تبعیض می‌دانند با این دلیل که این قاعده در مورد خواندگان متعدد ذکر شده، اما در مورد خواهان‌های متعدد مورد تصریح واقع نشده است. (۱)

در مورد ضمانت اجرای مواعد قانونی باید گفت که عدم رعایت مواعد قانونی علی‌الاصول موجب می‌شود ذی‌نفع حقی که در انجام عمل مربوطه داشته را از دست بدهد؛ مثلاً چنان چه محکوم علیه در مدت مقرر تجدیدنظر خواهی نکند، حق تجدید نظر خواهی او ساقط می‌گردد، اما در برخی موارد، قانون ضمانت اجرای آن را مشخص نموده است؛ به طور مثال ماده ۲۲۰ ق. آ. د. م. مقرر داشته است که در صورت عدم رعایت ۱۰ روز، سند از عداد دلایل طرف خارج می‌شود.



گفتار دوم: مواعد قضائی

مواعد قضائی به مواعیدی اطلاق می‌شود که دادگاه، آن را برای انجام اعمالی تعیین می‌کند که در جریان دادرسی، اصحاب دعوا یا اشخاص دیگری که به نحوی در ارتباط با دادرسی قرار می‌گیرند، باید انجام دهند (شمس؛ ۱۳۸۲؛ ۷۸). همان گونه که در ماده ۴۴۲ ق. آ. د. م. مقرر گردیده، مواعد قضائی توسط قانون‌گذار معین نشده و دادگاه با برآورد مدتی که باید صرف انجام عمل مورد نظر شود، رأساً اقدام به تعیین آن می‌نماید. معیار دادگاه برای تعیین موعده، تشخیص قاضی رسیدگی‌کننده است. (۲) به‌عنوان مثال مطابق ماده ۲۵۷ ق. آ. د. م. دادگاه در قرار ارجاع امر به کارشناسی، مدت لازم برای اظهارنظر کارشناس را تعیین می‌نماید. این تعیین مهلت می‌تواند بر مبنای روز، هفته یا ماه باشد؛ هم‌چنین دادگاه می‌تواند در قرار خود، تاریخ دقیقی را جهت تقدیم نظریه معین نماید؛ مانند این که مقرر کند، کارشناس باید تا تاریخ ۰۱/۰۳/۹۰ نظر خود را تقدیم دادگاه نماید (ماده ۴۴۹ ق. آ. د. م.).

در خصوص نحوه احتساب مواعد قضائی باید گفت که این مواعد از نظر مدت بر دو قسم‌اند: مواعد آزاد یا خالص و مواعد عادی (متین دفتری؛ منبع پیشین، ۳۸۸). موعده خالص، موعدی است که در آن روز ابلاغ و اقدام جزء مدت محسوب نمی‌شوند. این روش در مواردی رعایت می‌شود که موعده قضائی توسط دادگاه به روز، هفته یا ماه تعیین شده باشد. موعده عادی به موعدی اطلاق می‌شود که شروع آن تاریخ ابلاغ یا اعلام نیست، بلکه تاریخ انقضای آن را دادگاه معین می‌کند. به‌طور مثال دادگاه وفق ماده ۴۴۹ ق. آ. د. م. در مورد انجام عملی حداکثر تاریخ آن را ۰۱/۰۳/۹۰ قرار دهد، این حالت، در همین تاریخ، موعده منقضی خواهد شد. در نحوه احتساب مواعد قضائی، تا حد امکان باید تمام قواعدی که در احتساب مواعد قانونی بررسی گردید، رعایت شود. بنابراین با توجه به ملاک ماده ۴۴۶ ق. آ. د. م. چنان چه محل اقامت یکی از طرفین دعوا خارج از کشور باشد، موعدی که دادگاه تعیین می‌کند، نباید کمتر از دو ماه باشد. یکی از نویسندگان حقوقی (سریر؛ ۱۳۸۶، ۲۸۱) نکته‌ای را در توضیح ماده ۴۴۲ ذکر نموده و آن این است که مواعد قضائی می‌توانند از مواعد قانونی کمتر باشند، اما نمی‌توانند از این مواعد بیشتر باشند. در انتقاد از این نظر می‌توان گفت این نظر، گذشته از این که منظور آن مبهم و نامشخص است، دارای هیچ وجهه قانونی نیست؛ زیرا در هر حال در مواعد قضائی، تعیین موعده به دادگاه سپرده شده و هیچ حداقل یا حداکثری برای آن مشخص نگردیده است و چه بسا برای انجام عملی، مدتی چندین برابر از بیشترین مهلت قانونی، مورد نیاز باشد. در مواردی هم که روز آخر، مصادف با تعطیلی غیرمنتظره گردد و یا دادگاه به تعطیلی توجه ننموده باشد، روز آخر موعده به روز بعد از تعطیلی منتقل می‌شود؛ هم‌چنین است در مورد عدم‌آمدگی دستگاه قضائی (ماده ۴۴۴ و ۴۴۸ ق. آ. د. م.). در خصوص ضمانت اجرای مواعد قضائی باید گفت، هرگاه شخص در موعده تعیین شده، اقدام به انجام عمل ننماید، ضمانت اجرای مقرر قانونی در مورد او اجرا خواهد شد؛ در حقیقت در بیشتر موارد قانون‌گذار ضمانت اجرای مواعد قضائی را به اقتضای مورد، تعیین نموده است؛ به‌عنوان مثال



تأخیر کارشناس تخلف محسوب می‌شود و به مراجع ذیصلاح قانونی معرفی می‌گردد (ماده ۲۶۲ ق. آ. د. م.).

فصل دوم: تجدید مواعد دادرسی

همان‌گونه که گفته شد، مواعد در آیین دادرسی به دو دسته قانونی و قضائی تقسیم می‌شود. در این مبحث به جهت سهولت بررسی بحث تجدید مواعد، ابتدا در گفتار اول به بررسی تجدید مواعد قانونی پرداخته می‌شود و سپس در گفتار دوم، موضوع تجدید مواعد قضائی بررسی خواهد شد.

گفتار نخست: تجدید مواعد قانونی

در این گفتار برای بررسی هر چه شایسته‌تر موضوع، مواعد قانونی به دو قسمت تقسیم می‌شود: ۱- مواعد مربوط به طرق شکایت از آراء (واخواهی، تجدیدنظر، فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی). ۲- سایر مواعد قانونی.

به موجب مواد ۴۵۱ و ۴۵۲ ق. آ. د. م. در مواعد قانونی، اصل بر این است که دادن مهلت یا تجدید این مواعد بعد از انقضای مدت مجاز نیست؛ چه این مواعد مربوط به طرق شکایت از آراء باشد یا مربوط به سایر مواعد قانونی؛ لیکن مانند هر اصل دیگری، بر این اصل نیز، استثنائاتی وارد گردیده است که به شرح ذیل می‌باشد.

مبحث یکم: تجدید مواعد قانونی طرق شکایت از آراء

قسمت اخیر ماده ۴۵۱ ق. آ. د. م. در مورد تجدید مهلت‌های قانونی طرق شکایت از آراء، استثنائی را قائل شده و عنوان می‌دارد «... مگر در مواردی که قانون تصریح کرده باشد». اکنون این سوال مطرح می‌شود که موارد مصرح قانون‌گذار کدام است؟ به عبارت بهتر، استثنائاتی که قانون‌گذار در این مورد پیش‌بینی کرده، کدام است؟ با تفحص در مواد قانونی و نوشته‌های حقوق دانان، می‌توان به این نکته پی برد که برخی از این استثنائات در کلیه طرق شکایت از آراء مشترکند، اما برخی دیگر مختص یکی از طرق شکایت از آراء هستند. در این نوشته جهت سهولت مطالعه، به هر یک از این موارد به صورت جداگانه پرداخته خواهد شد.

بند نخست: استثنائات مشترک در کلیه طرق شکایت از آراء

منظور از استثنائات مشترک، استثنائاتی است که قانون در خصوص همه طرق شکایت از آراء، ساری و جاری دانسته است. این موارد را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود.

۱) یکی از این موارد مشترک، در ماده ۳۰۶ ق. آ. د. م. در بحث واخواهی تحت عنوان معاذیر موجه ذکر گردیده است که مفاد این ماده در تبصره ماده ۳۴۰ در باب تجدیدنظرخواهی و تبصره ماده ۴۲۷ در باب اعاده دادرسی و هم‌چنین ماده ۴۹۰ در خصوص اعتراض به رأی داور نیز تکرار شده است؛ لیکن در بحث فرجام‌خواهی از ماده مزبور سخنی به میان نیامده است. برخی از حقوق دانان (شمس؛ منبع پیشین، ۱۱۸) در این مورد عقیده دارند که این سکوت به دلیل مسامحه قانون‌گذار بوده و با توجه به ماده ۴۵۲ و



ملاک ماده ۳۰۶، می‌توان ماده ۳۰۶ را در خصوص فرجام‌خواهی نیز جاری دانست. لیکن به نظر می‌رسد از آن جایی که ماده ۴۵۲ ق. آ. د. م. صراحتاً مقرر داشته که غیر از موارد ماده ۴۵۱ مهلت دادن مجاز نیست و هم‌چنین با توجه به این که قانون آیین دادرسی مدنی در مورد اعمال ماده ۳۰۶ ق. آ. د. م. در خصوص فرجام‌خواهی تصریح ندارد و به علاوه با عنایت به اصل سرعت در رسیدگی باید گفت که معاذیر موجه در مرحله فرجام‌خواهی قابل پذیرش نیست.

معاذیر موجهی که ماده ۳۰۶ ذکر نموده است عبارتند از:

- ۱- مرضی که مانع حرکت است.
- ۲- فوت یکی از والدین یا همسر یا اولاد.
- ۳- حوادث قهریه از قبیل سیل، زلزله و حریق که بر اثر آن تقدیم دادخواست وخواهی در مهلت مقرر ممکن نباشد.
- ۴- توقیف یا حبس بودن به نحوی که نتوان در مهلت مقرر دادخواست وخواهی تقدیم کرد. نکته لازم به ذکر این که، در موارد مذکور در این ماده، محکوم علیه غایب، از مفاد حکم مطلع بوده است، اما به دلیل عذر موجهی نتوانسته در مهلت قانونی وخواهی نماید (مردانی و بهشتی ۱۳۸۲، ۱۴۳). وفق بند ۱ ماده مذکور اگر محکوم علیه بر اثر بیماری قادر به حرکت نباشد و در نتیجه نتواند در موعد مقرر اعتراض نماید، می‌تواند پس از رفع مانع مزبور وخواهی نماید. بند ۱ ماده ۳۰۶ عام است و شامل مواردی که بیماری اصحاب دعوا به شکلی است که امکان توکیل وجود دارد، نیز می‌شود. اما به اعتقاد بعضی از حقوق‌دانان (متین دفتری؛ منبع پیشین، ۳۸۷) بیماری اصحاب دعوا با امکان توکیل را نمی‌توان موجب استفاده از موعد و جهت استمهال قرار داد. تعدادی دیگر (شمس؛ منبع پیشین، ۷۶) نیز در تأیید این نظریه معتقدند که ترتیب مقرر در این ماده قابل تأیید نمی‌باشد و در مواردی که امکان توکیل وجود دارد، تجدید مهلت قانونی منطقی نمی‌باشد و نمی‌توان احقاق حق محکوم له را بدون جهت به تعویق انداخت؛ به همین دلیل ماده ۶۲۱ ق. قدیم بیماری اصحاب دعوا را با امکان توکیل از جهات مشروع عدم استفاده از مواعد و از جهات استمهال نمی‌دانست؛ این گروه در ادامه اظهار می‌دارند: اما در حال حاضر با توجه به ماده ۳۰۶ ق. آ. د. م. و منصوص نشدن مقررات ماده ۶۲۱ ق. قدیم باید نظر داد که بیماری اصحاب دعوا در صورتی که مانع حرکت آن‌ها باشد، حتی با امکان توکیل، عذر موجه محسوب می‌شود. در مورد بند ۲ ماده ۳۰۶ ق. آ. د. م. هم این گونه نظر داده شده که با توجه به رویه عرف می‌توان گفت که در خصوص وقایع موضوع این بند در نظر گرفتن ۷ روز کافی می‌باشد (همان، ۷۷). البته به نظر می‌رسد قاضی باید در هر مورد، با توجه به عرف محل، تصمیم‌گیری نماید که این زمان می‌تواند بیشتر یا حتی کمتر از ۷ روز باشد. در خصوص بند ۳ ماده ۳۰۶ ق. آ. د. م. نیز باید گفت که این بند با تبصره ۲ ماده ۲۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب وحدت موضوع دارد. وفق بند ۴ ماده ۳۰۶ ق. آ. د. م. هم توقیف یا حبس در صورتی عذر موجه محسوب می‌شود که امکان تقدیم دادخواست به دقت



بازداشتگاه و یا زندان وجود نداشته باشد، به بیان دیگر، توقیف یا حبس باید غیرقانونی باشد؛ چراکه با توجه به ماده ۳۳۹ ق. آ. د. م (۳) و ملاک آن در سایر طرق شکایت از آراء و هم‌چنین با توجه به ماده ۲۸ ق. ت. د. ع. ا. (۴) افراد می‌توانند دادخواست اعتراض به رأی را به دفتر بازداشتگاه نیز تسلیم نمایند؛ بنابراین در این خصوص مشکلی از جهت توقیف یا حبس قانونی به وجود نخواهد آمد.

سؤالی که در این جا به ذهن می‌رسد این است که چنان چه در زندان یا بازداشتگاه ورقه چاپی دادخواست نبود چه راه‌حلی قابل طرح است، آیا می‌توان در کاغذ معمولی نوشت یا خیر و اگر مهلت منقضی شد، آیا می‌توان از جهات تمدید مهلت دانست؟ با توجه به اطلاق ماده ۵۱ ق. آ. د. م. و هم‌چنین ماده ۳۵۶ این قانون که مقرر داشته است «مقرراتی که در دادرسی بدوی رعایت می‌شود در مرحله تجدیدنظر نیز جاری است مگر این که به موجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد». باید گفت که تقدیم دادخواست در مرحله تجدیدنظر نیز ضروری است؛ به علاوه در ضرورت تقدیم دادخواست می‌توان به ماده ۴۸ ق. آ. د. م. استناد نمود که مقرر داشته است «شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست می‌باشد...». هرچند طبق استدلال یکی از حقوق‌دانان (مهاجری؛ منبع پیشین، ۲۵۶) این ماده در باب دادرسی نخستین قرار داده شده است و این ایراد وجود دارد که چرا ضرورت تقدیم دادخواست تنها باید در ارتباط با دادرسی نخستین مطرح گردد، در حالی که شروع به رسیدگی تجدیدنظر، نیز مستلزم تقدیم دادخواست است. به این ایراد می‌توان پاسخ داد که ماده ۳۳۹ ق. آ. د. م. این ضرورت را بیان نموده است؛ زیرا صدر این ماده تجدیدنظرخواه را موظف نموده است که برای تجدیدنظرخواهی «دادخواست» خود را ظرف مهلت مقرر به دفتر دادگاه صادرکننده رأی یا شعبه اول دادگاه تجدیدنظر یا دفتر بازداشتگاهی که در آنجا توقیف است، تسلیم نماید. اضافه بر این در ضرورت تقدیم دادخواست در مرحله تجدیدنظر می‌توان به نظریه اداره حقوقی دادگستری، مندرج در شماره ۹۵ هفته‌نامه دادگستری توجه نمود که اعلام داشته است «اگر محکوم علیه در ذیل حکم دادگاه شرحی به عنوان درخواست رسیدگی پژوهشی بنویسد، این اقدام به منزله دادخواست تلقی نمی‌شود تا مجوز صدور اخطار رفع نقص برای تکمیل آن باشد» (زراعت؛ ۱۳۷۹، ۶۷۹). بنابراین اگر محکوم علیه بر گه دادخواستی جهت تجدیدنظرخواهی در دسترس نداشته باشد و امکان توکیل هم برای او ممکن نباشد، می‌تواند طبق بند ۴ ماده ۳۰۶ درخواست تجدید مهلت نماید. نحوه تجدید مهلت به جهت معاذیر ماده ۳۰۶ ق. آ. د. م. هم از این قرار است که با توجه به ماده ۳۴۰ ق. آ. د. م. که ملاک این ماده در فرجام‌خواهی و اعاده‌دادرسی و اعتراض به رأی داور نیز مجری است، در صورتی که دادخواست تجدیدنظر در مهلت قانونی تقدیم نشده باشد و تجدیدنظرخواه مدعی باشد که عدم اقدام او در موعد قانونی به سبب یکی از معاذیر موجه ماده ۳۰۶ بوده است؛ باید پس از رفع عذر، دادخواست تجدیدنظر را تقدیم و عذر موجه خود را با ذکر دلیل بیان نماید. در این صورت دادگاه ابتدا



به عذر موجه رسیدگی می کند و در صورت احراز آن، نسبت به صدور قرار قبولی دادخواست تجدیدنظر اقدام می نماید و پس از آن دعوی به جریان می افتد.

ماده ۴۵۳ ق. آ. د. م. مقرر داشته است که در تمام مواردی که مهلت قانونی تجدید می شود، مهلت جدید نباید از مهلت قانونی بیشتر باشد. مثلاً اگر بازداشت بوده، پس از آزادی جهت تجدیدنظرخواهی حداکثر ۲۰ روز فرصت دارد و الا دادخواست تجدیدنظر او رد خواهد شد. (۲) استثنای مشترک دیگری که در همه طرق شکایت از آراء مورد قبول واقع شده مربوط به مواد ۳۳۷ و ۳۳۸ ق. آ. د. م. است. این مواد نیز دلالت بر تجدید مواعد قانونی طرق شکایت از آراء دارند.

ماده ۳۳۷ ق. آ. د. م. مقرر می دارد «هرگاه یکی از کسانی که حق تجدیدنظرخواهی دارند، قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر ورشکسته یا محجور یا فوت شود، مهلت جدید از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار در مورد ورشکسته به مدیر تصفیه و در مورد محجور به قیم و در صورت فوت به وراث یا قائم مقام یا نماینده قانونی وراث شروع می شود».

ماده ۳۳۸ نیز مقرر داشته است «اگر سمت یکی از اشخاص که به عنوان نمایندگی از قبیل ولایت یا قیمومیت و یا وصایت در دعوا دخالت داشته اند، قبل از انقضای مدت تجدیدنظرخواهی زایل گردد، مهلت مقرر از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار به کسی که به این سمت تعیین می شود، شروع خواهد شد و اگر زوال این سمت به واسطه رفع حجر باشد، مهلت تجدیدنظرخواهی از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار به کسی که از وی رفع حجر شده است، شروع می گردد».

اگر چه این دو ماده در باب تجدیدنظرخواهی مقرر شده است، لیکن ماده ۴۰۰ ق. آ. د. م. در باب فرجام خواهی و ماده ۴۳۱ ق. آ. د. م. در باب اعاده دادرسی، این مواد را لازم الرعایه دانسته اند. در باب و اخواهی نیز هر چند به این موارد اشاره ای نشده است، اما می توان حکم مذکور در این مواد را به این موضوع نیز تسری داد؛ با این استدلال که موارد مذکور در این مواد، جزء شرایط اولیه دعوا و دادرسی می باشد و در صورتی که شخصی در دایره شمول این موارد قرار گیرد، اهلیت و صلاحیت حضور در دادرسی را ندارد. اکنون هر یک از قسمت های فوق به طور جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد.

نخست: ورشکستگی، حجر یا فوت یکی از طرفین دعوا

در صورتی که محکوم علیه پس از صدور رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر ورشکسته، محجور یا فوت شود، رأی باید حسب مورد به مدیر تصفیه، قیم یا وراث، ابلاغ شود و مهلت تجدیدنظر از تاریخ ابلاغ رأی به آن ها در نظر گرفته خواهد شد. به عنوان نمونه اگر محکوم علیه بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای موعد تجدیدنظرخواهی مجنون شود و تا آن زمان اقدام به تجدیدنظرخواهی نکرده باشد، رأی باید به قیم او ابلاغ گردد و در فرضی که قیم مقیم ایران باشد، مهلت ۲۰ روزه از تاریخ ابلاغ به او، در نظر گرفته شود. به طور خلاصه در صورت ورشکستگی، حجر یا فوت یکی از طرفین دعوا، چهار فرض قابل طرح است: فرض نخست



این که ورشکستگی، حجر یا فوت پس از صدور رأی و قبل از ابلاغ آن باشد، که در این فرض رأی باید حسب مورد به مدیر تصفیه، قیم یا وراث ابلاغ گردد. فرض دوم هم این است که این موارد پس از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی به وجود آید و محکوم علیه تجدیدنظرخواهی ننموده است، که در این جا باز هم باید رأی به اشخاص نامبرده ابلاغ شود و ابتدای مهلت هم از تاریخ ابلاغ به مدیر تصفیه، قیم یا وراث شروع می‌شود، این فرض از موارد تجدید مهلت است. سومین فرض این است که حدود ورشکستگی، حجر یا فوت بعد از تقدیم دادخواست تجدیدنظر توسط محکوم علیه است که در این حالت ماده ۱۰۵ ق. آ. د. م. اجرا خواهد شد. آخرین فرض هم این است که محکوم علیه پس از ابلاغ رأی و پس از انقضای مهلت، فوت یا محجور یا ورشکسته شود و بدون عذر موجه تجدیدنظرخواهی ننموده باشد، در این صورت حق تجدیدنظرخواهی فرد قبل از حدوث این موارد ساقط شده و حقی باقی نمانده است که بتوان در مورد آن سخنی به میان آورد.

دوم: زوال سمت یکی از اشخاص داخل در دعوا

درخصوص ماده ۳۳۸ ق. آ. د. م. یعنی زوال سمت یکی از اشخاص داخل در دعوا، نیز باید به همان موارد بحث قبل عمل نمود. بنابراین چنان چه به عنوان مثال سمت قیم، پس از ابلاغ رأی به وی و قبل از انقضای مهلت و قبل از تجدیدنظرخواهی او به هر دلیل زایل شود. رأی می‌بایست حسب مورد به قیم جدید یا خود محجور ابلاغ شود. مهلت جدید از تاریخ ابلاغ مجدد رأی به آن‌ها، به طور کامل در نظر گرفته می‌شود.

نکته‌ای که در مورد این ماده قابل طرح می‌باشد این است که، قانون‌گذار در این ماده به زوال سمت و کیل اشاره‌ای ننموده است، لذا این سوال مطرح می‌شود که در این موارد آیا باید رأی به اصیل هم ابلاغ شود یا خیر؟ پاسخ این است که با توجه به مواد ۴۰ و ۴۱ و ۴۳ و ۴۵ و ۴۷ ق. آ. د. م، اگر وکیل بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی فوت نماید یا از وکالت ممنوع شود یا به واسطه قوه قهریه نتواند وظیفه خود را انجام دهد، ابتدای مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به موکل محسوب خواهد شد. اما عزل یا استعفا و کیل در مدت مزبور بی‌اثر بوده، مگر این که وکیل در زمان ابلاغ رأی استعفا داده باشد و اصیل ثابت نماید که از استعفا او مطلع نبوده است که در این صورت با توجه به ملاک ماده ۴۵ مهلت تجدیدنظر از تاریخ اطلاع اصیل محسوب می‌شود. درخصوص زوال وکالت هم باید گفت که با توجه به مواد ۴۶ و ۴۷ دادگاه مکلف است به این موضوع توجه داشته باشد و چنانچه بدون توجه به این امر رأی را به وکیل ابلاغ نماید، ابلاغ معتبر نخواهد بود. ممنوع شدن یا تعلیق وکیل از وکالت یا بازداشت او به نحوی که مانع تجدیدنظرخواهی او شود، از وقایعی است که بر اساس بند ۴ ماده ۴۱ باید به دادگاه اطلاع داده شود و در این صورت با توجه به ملاک همین ماده، رأی باید به اصیل ابلاغ شود و مهلت تجدیدنظر از تاریخ ابلاغ به اصیل در نظر گرفته می‌شود.



بند دوم: استثنائات خاص هر یک از طرق شکایت از آراء

این استثنائات به‌طور خاص در خصوص هر یک از طرق شکایت از آراء مقرر شده و موجب می‌شود، دادخواست خارج از مهلت، با شرایطی درباره آن طریق شکایت، پذیرفته شود، به همین جهت این موارد را نیز می‌توان از موارد تجدید مواعد دانست.

۱) طرق خاص تجدید مهلت قانونی در مورد واخواهی

قسمت اخیر تبصره ۱ ماده ۳۰۶ ق. آ. د. م. مقرر می‌دارد «... در صورتی که حکم ابلاغ واقعی نشده باشد و محکوم علیه مدعی عدم اطلاع از مفاد رای باشد، می‌تواند دادخواست واخواهی به دادگاه صادرکننده حکم غیابی تقدیم دارد. دادگاه بدوا خارج از نوبت در این مورد رسیدگی نموده قرار رد یا قبول دادخواست را صادر می‌کند. قرار قبول دادخواست مانع اجرای حکم خواهد بود».

۲) طرق خاص تجدید مهلت قانونی در مورد تجدیدنظرخواهی

ماده ۳۴۵ ق. آ. د. م. مقرر داشته است «هر دادخواستی که نکات یاد شده در بندهای (۲)، (۳)، (۴)، (۵)، (۶) ماده (۳۴۱) و مواد (۳۴۲) و (۳۴۳) در آن رعایت نشده باشد به جریان نمی‌افتد و مدیر دفتر دادگاه بدوی ظرف دو روز از تاریخ وصول دادخواست، نقایص را به‌طور تفصیل به دادخواست دهنده به‌طور کتبی اطلاع داده و از روز ابلاغ ده روز به او مهلت می‌دهد که نقایص را رفع کند و اگر محتاج به تجدید دادخواست است آن را تجدید نماید، در غیر این صورت برابر تبصره (۲) ماده (۳۳۹) اقدام خواهد شد».

نکته شایسته تأمل این است که، قسمت اخیر این ماده واژه «تجدید دادخواست» را به کار برده است، منظور از این واژه چیست؟ در کتب و نوشته‌های حقوقی به این نکته اشاره‌ای نشده و تنها یکی از نویسندگان (مهاجری؛ منبع پیشین، ۷۷) در این خصوص نوشته است: «نکته جدیدی که در این ماده نسبت به دادخواست مرحله بدوی وجود دارد، آن است که اخطار رفع نقص در مرحله تجدیدنظر می‌تواند منجر به تجدید دادخواست شود در حالی که در مورد دادخواست بدوی چنین امری در ماده ۵۴ قانون پیش‌بینی نشده بود؛ بنابراین اگر پس از اخطار رفع نقص، تجدیدنظرخواه دادخواست جدیدی به صورت کامل تقدیم کند، پذیرفته خواهد شد».

با توجه به قانون آیین دادرسی مدنی به نظر می‌رسد قانون‌گذار مقصود خاصی از ذکر این جمله نداشته است؛ چراکه اگر منظور از تجدید دادخواست این باشد که با وجود دادخواست اولی، دادخواست دیگری تحویل داده شود، این عمل نه مبتنی عقلانی دارد و نه قانونی؛ زیرا اگر دادخواست اولیه به قدری نقص دارد که قابل رفع نیست که در این حالت باید قرار رد دادخواست صادر شود و بر این مبنا در صورتی که تجدیدنظرخواه متمایل به طرح دعوی مجدد باشد و فرصت تجدیدنظرخواهی هم وجود داشته باشد، دادخواست دیگری تنظیم و تسلیم نماید. اگر هم منظور از تجدید دادخواست پاک‌نویسی و رفع قلم‌خوردگی باشد، که باز هم در پاسخ باید گفت این مبنا در مرحله بدوی نیز وجود دارد و چرا قانون‌گذار در ماده



۵۴. ق. آ. د. م. و در دادخواست مرحله بدوی آن را پیش بینی ننموده تا بتوان با وحدت ملاک آن در تجدیدنظرخواهی و سایر مراحل دیگر دادرسی، آن را اجرا کرد.

۳) طرق خاص تجدید مهلت قانونی در مورد فرجام خواهی

ماده ۳۸۷. ق. آ. د. م. نیز مقرر داشته است «هرگاه از رأی قابل فرجام در مهلت قانونی فرجام خواهی نشده، یا به هر علت در آن موارد قرار رد دادخواست فرجامی صادر و قطعی شده باشد و ذی‌نفع مدعی خلاف شرع یا قانون بودن آن رأی باشد، می‌تواند از طریق دادستان کل کشور تقاضای رسیدگی فرجامی بنماید. تقاضای یادشده مستلزم تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی فرجامی است.

تبصره - مهلت تقدیم دادخواست یک ماه حسب مورد از تاریخ انقضاء مهلت فرجام خواهی یا قطعی شدن قرار رد دادخواست فرجامی یا ابلاغ رأی دیوان عالی کشور درخصوص تایید قرار رد دادخواست فرجامی می‌باشد».

طبق ماده فوق، ذی‌نفع تحت شرایطی می‌تواند پس از اتمام مهلت فرجام‌خواهی از طریق دادستان کل کشور درخواست رسیدگی فرجامی نماید که این در حقوق ما «فرجام‌خواهی با واسطه» نام دارد (شمس؛ منبع پیشین، ۴۲۳).

۴) طرق خاص تجدید مهلت قانونی در مورد اعاده دادرسی

نخست: ماده ۴۲۹. ق. آ. د. م. مقرر می‌دارد «در صورتی که جهت اعاده دادرسی جعلی بودن اسناد یا حيله و تقلب طرف مقابل باشد، ابتدای مهلت اعاده دادرسی، تاریخ ابلاغ حکم نهایی مربوط به اثبات جعل یا حيله و تقلب می‌باشد».

دوم: هم‌چنین ماده ۴۳۰. ق. آ. د. م. نیز این‌گونه حکم کرده است «هرگاه جهت اعاده دادرسی وجود اسناد و مدارکی باشد که مکثوم بوده، ابتدای مهلت از تاریخ وصول اسناد و مدارک یا اطلاع از وجود آن محاسبه می‌شود. تاریخ یاد شده باید در دادگاهی که به درخواست رسیدگی می‌کند، اثبات گردد».

روشن است که حکم مواد ۴۲۹ و ۴۳۰ یکی از مصادیق این اصل کلی است که هیچ مهلتی، علیه کسی که قادر به استفاده از آن نیست، شروع نمی‌شود؛ یا اگر مهلت شروع شده باشد، به واسطه حدوث مانع، متوقف می‌شود (متین‌دفتری؛ منبع پیشین، ج ۲، ۱۱۵). بنابراین اگر به عنوان مثال سند به دست محکوم علیه بیفتد، می‌تواند از تاریخی که سند در اختیارش قرار گرفت، ظرف ۲۰ روز از حکم صادره شکایت نماید، ولی باید تاریخ دریافت سند مذکور در دادگاه به اثبات برسد (صدرزاده افشار؛ ۱۳۸۰، ۲۴۵).

مبحث دوم: تجدید مهلت در سایر موارد

در ماده ۴۵۲. ق. آ. د. م. مقرر شده است «مهلت دادن پس از انقضای مواعیدی که قانون تعیین کرده، در غیر موارد یادشده در ماده فوق در صورتی مجاز است که در اعلام موعد سهو یا خطایی شده باشد و یا متقاضی مهلت ثابت نماید که عدم استفاده از موعد قانونی به علت وجود یکی از عذرهای مذکور در ماده ۳۰۶ این قانون بوده است».



وفق این ماده در خصوص سایر مواعدی که قانون تعیین نموده، به دو صورت امکان تجدید مهلت وجود دارد: نخست این که مهلت دادن پس از انقضای موعد با توجه به ماده ۳۰۶ ق. آ. د. م. امکان پذیر می باشد، دیگر این که در اعلام موعد سهو یا خطائی شده باشد، که دادگاه مهلت جدید خواهد داد. لذا اگر برای مثال مدیر دفتر به جای ۱۰ روز مهلت رفع نقص، به اشتباه پنج روز تعیین کند و در این مهلت یا مهلت قانونی، دادخواست دهنده رفع نقص ننماید، باید موعد ۱۰ روزه‌ای جهت رفع نقص تعیین و به وی ابلاغ شود.

مسأله‌ای که در خصوص این ماده قابل طرح است این که اگر در اعلام مهلت طرق شکایت از آراء سهو یا خطائی رخ داده باشد و به طور مثال در حکمی مهلت تجدیدنظرخواهی ۱۰ روز ذکر شود، آیا مفاد این ماده قابل اجراست؟ یکی از حقوق دانان (مدنی؛ ۱۳۷۹، ۱۵۸) عقیده دارد که هرگاه به دادگاه ثابت شود در اعلام مهلت سهو یا خطائی شده که به آن جهت استفاده از آن مهلت ممکن نبوده است، مثلاً هنگام ابلاغ دادنامه به محکوم علیه که در ایران اقامت داشته، به جای این که ذکر شود ظرف ۲۰ روز می تواند تجدیدنظرخواهی نماید، سهواً مهلت دو ماهه‌ای داده باشد، طبعاً این اشتباه نمی تواند به زیان محکوم علیه تمام شود و از یک حق مسلم محروم گردد. اما این نظر قابل انتقاد است؛ زیرا جهل به قانون رافع مسؤولیت نمی باشد و در این مورد که دادگاه اشتباه نموده، محکوم علیه موظف به اطلاع از قانون بوده و بنابراین باید ظرف ۲۰ روز اقدام نماید. بنابراین مفاد ماده ۴۵۲ ق. آ. د. م. وفق صدر همین ماده فقط در مورد سایر موارد، غیر از طرق شکایت از آراء جاری است آن هم به این دلیل که قانون به آن تصریح نموده است.

گفتار دوم: تمدید مواعد قضائی

ماده ۴۵۰ ق. آ. د. م. در خصوص تجدید مواعد قضائی مقرر می دارد «مهلت دادن در مواعدی که از سوی دادگاه تعیین می گردد، فقط برای یک بار مجاز خواهد بود، مگر در صورتی که در اعلام موعد سهو یا خطایی شده باشد و یا متقاضی مهلت ثابت نماید که عدم انجام کار مورد درخواست دادگاه به علت وجود مانعی بوده که رفع آن در توان او نبوده است.

تبصره - مقررات مربوط به مواعد شامل تجدید جلسات دادرسی نمی باشد».

وفق این ماده مهلت دادن در مواعدی که از سوی دادگاه تعیین می شود، فقط برای یک بار مجاز است. بنابراین اگر دادگاه برای ارائه سندی مهلت ۲۵ روزه‌ای تعیین نموده باشد، می تواند به درخواست شخصی که باید سند را ارائه نماید، مهلت را برای یک بار تجدید نماید. لذا می توان گفت بر عکس مواعد قانونی، در مواعد قضائی اصل این است که قابل تجدید می باشد؛ البته فقط برای یک بار. با توجه به نحوه تنظیم ماده ۴۵۰ ق. آ. د. م. که از ماده ۶۱۸ ق. قدیم اخذ شده، درخواست تجدید مهلت برای یک بار نیاز به علت ندارد، اما دادگاه می تواند با توجه به شرایط، تقاضای استمهال را بپذیرد یا آن را رد نماید. به علاوه چنانچه در اعلام موعد سهو یا خطایی رخ داده باشد و یا متقاضی مهلت ثابت کند که عدم انجام عمل مورد درخواست دادگاه به علت وجود مانعی بوده که رفع آن در توان او نبوده است، باید مهلت

جدید داده شود (شمس؛ منبع پیشین، ۸۰).

تعدادی از حقوق دانان (مهاجری؛ منبع پیشین؛ ۷۷) در تفسیر ماده ۴۵۰ ق. آ. د. م. نظر دیگری ارائه نموده‌اند، بدین صورت که مطابق این ماده دادگاه فقط یک‌بار می‌تواند موعد و مهلت تعیین نماید؛ به‌عنوان نمونه اگر دادگاه برای تأمین متناسب، ۱۵ روز به خواهان فرصت داده باشد، با انقضای آن نمی‌تواند یک‌بار دیگر این موعد را تمدید کند مگر در دو حالت یکی آن که در اعلام موعد سهو و خطایی شده باشد و دیگر این که متقاضی ثابت کند که عدم انجام کار مورد درخواست دادگاه، به علت وجود مانعی بوده که رفع آن در توان او نبوده است. هم‌چنین افزوده‌اند که، بعضی به اشتباه فکر کرده‌اند که تجدید موعد در مواعیدی که از طرف دادگاه معین می‌شود فقط یک مرتبه مجاز است، مگر در صورتی که درخواست‌کننده مهلت، عذر خود را ثابت نماید.

با توجه به توضیحات فوق و شیوه نگارش ماده ۴۵۰ ق. آ. د. م. به نظر می‌رسد دیدگاه نخست صحیح‌تر باشد. بنابراین دادگاه در خصوص مواعد قضائی بدون هیچ دلیلی، برای یک‌بار مجاز به تجدید مهلت خواهد بود، اما برای تمدید بیش از یک‌بار نیازمند اثبات یکی از موارد مذکور در ماده ۴۵۰ ق. آ. د. م. می‌باشد.

اکنون نوبت به طرح این مسأله می‌رسد که گفته شد دادگاه با رعایت شرایطی مجاز به تمدید مهلت است، حال تا چه سقفی مجاز به تمدید می‌باشد، آیا می‌تواند مدتی بیش از موعد تعیین شده اول بدهد یا خیر؟ با دقت در ماده ۴۵۳ ق. آ. د. م. که مقرر داشته «در صورت قبول استمهال، مهلت جدیدی متناسب با رفع عذر که در هر حال از مهلت قانونی بیشتر نباشد تعیین می‌شود». باید پاسخ داد که تجدید مهلت قانونی باید متناسب با رفع عذر باشد، لیکن نمی‌تواند بیش از مدتی باشد که در مرتبه اول تعیین گردیده است؛ یعنی در تمدید موعد قانونی، مدت متناسب می‌تواند کمتر از مهلت اولیه باشد، اما امکان ندارد دادگاه بتواند مهلت بیشتری، هرچند به دلیل متناسب بودن با رفع عذر تعیین نماید. در خصوص تمدید مواعد قضائی مسأله کمی متفاوت است؛ چراکه اصلاً تعیین مدت به اختیار دادگاه گذاشته شده و ممکن است دادگاه متوجه شود که مهلت اولیه‌ای که برای انجام آن عمل داده بسیار کم بوده و در تمدید مهلت، متقاضی به مدتی بیش از مهلت اولیه نیازمند است، به علاوه ماده ۴۵۳ ق. آ. د. م. در خصوص مواعد قانونی تعیین تکلیف نموده و به مواعد قضائی اشاره‌ای ننموده است؛ به همین جهت باید معتقد شد که در تمدید مهلت قضائی دادگاه محدودیتی ندارد و مجاز است مدتی بیش از مهلت اولیه تعیین نماید. البته دادگاه حق ندارد با این اختیار، دادرسی را به اطاله بکشاند.

نکته آخر این است که تبصره ذیل ماده ۴۵۰ ق. آ. د. م. مقرر می‌دارد «مقررات مربوط به مواعد شامل تجدید جلسات دادرسی نمی‌باشد». تصریح به این تبصره به این دلیل است که علل تجدید جلسات دادرسی در سایر مواد قانون آمده و از سویی نمی‌توان مقررات تجدید مواعد را برای تجدید جلسات به کار برد؛ چراکه در صورت مصادف شدن روز جلسه





دادرسی با روز تعطیل ماده ۴۴۴ ق. آ. د. م. اجرا نخواهد شد تا جلسه به روز بعد از تعطیلی یا مانع منتقل شود، بلکه این امر مستلزم تعیین تاریخ جلسه و ابلاغ آن به اصحاب دعوا می‌باشد که ماده ۴۴۸ ق. آ. د. م. هم به آن اشاره نموده است.

نتیجه

درخواست استمهال هم از جمله حقوق قانونی است و هم از ارفاقات دادرسی؛ ولی اطلاع دادرسی به بهانه اعطای مهلت بی‌رویه، اگر مغایر با موارد مندرج در قانون باشد، تخلف است. دادگاه می‌تواند بر طبق قانون با وجود شرایطی، از باب کشف حقیقت و یا احقاق حق زیان دیده، مهلت‌هایی برای طرفین در نظر بگیرد.

اولین گام در خصوص تجدید مواعد، دقت در این مسأله است که موعد تعیین شده از مواعد قانونی است یا مواعد قضائی؟ قانون آیین دادرسی مدنی در مبحث تجدید مواعد، قواعد بسیار دقیق و ظریفی دارد. با دقت در این مواد می‌توان پی برد که در تجدید مواعد قانونی، اصل بر عدم تجدید مواعد است و مستند این ادعا مواد ۴۵۱ و ۴۵۲ ق. آ. د. م. می‌باشد؛ اما این موضوع در مورد مواعد قضائی جنبه عکس پیدا نموده و به استناد ماده ۴۵۰ ق. آ. د. م. می‌توان ادعا نمود که اصل در مواعد قضائی بر تجدید مواعد است؛ یعنی به صراحت ماده، دادگاه بدون هیچ دلیلی مجاز است برای یک‌بار مدت را تمدید نماید؛ هرچند نظر مخالف نیز در این مورد وجود دارد.

تجدید مواعد قانونی نسبت به تمدید مواعد قضائی دقت بیشتری را می‌طلبد؛ بدین جهت که در بحث مواعد قضائی، همین که مشخص گردید، موعد تعیین شده، از مواعد قضائی است، دادگاه برای تجدید آن به ماده ۴۵۰ ق. آ. د. م. مراجعه و در صورت وجود شرایط، آن را تمدید می‌کند؛ اما در خصوص مواعد قانونی، پس از آن که قاضی احراز نمود موعد، از مواعد قانونی است، باید دقت کند که مهلت تعیین شده مربوط به کدام یک از مباحث قانون آیین دادرسی مدنی است، یعنی به طور مثال ۲۰ روز تعیین شده به دلیل و اخواهی است یا تجدیدنظرخواهی؛ پس از تشخیص این مهم، باید سراغ قواعد خاص تجدید مهلت آن مبحث رفته و مطابق شرایط آن، موعد را تجدید نماید.

در بحث تجدید مواعد قانونی برخی مواد محل کاربرد فراوان است. مانند ماده ۳۰۶ ق. آ. د. م. چراکه این ماده، برای تجدید مهلت در همه طرق شکایت از آراء غیر از فرجام‌خواهی، قابل استناد است، اما برخی دیگر مانند ماده ۳۸۷ ق. آ. د. م. یا حتی تبصره ۱ ماده ۳۰۶ ق. آ. د. م. مختص یکی از طرق شکایت است و در بقیه راهی ندارد.

حداکثر مدت مجاز استمهال توسط دادگاه نیز در مواعد قانونی با مواعد قضائی تفاوت دارد؛ چراکه در مواعد قانونی، به استناد ماده ۴۵۳ ق. آ. د. م. دادگاه برای تمدید مدت باید دو شرط را در نظر بگیرد: ۱- متناسب بودن مهلت اعطایی با رفع عذر؛ ۲- حداکثر مدت اعطایی برابر با مهلت اول.

۱- به نظر می‌رسد، این انتقاد منطقی باشد؛ چرا که به عنوان نمونه اگر در یک دعوا دو نفر خواهان باشند و دو نفر خواننده، که یکی از خوانندگان مقیم خارج باشد، حق تجدیدنظر خواهی هر دو خواننده، دو ماه خواهد بود، لیکن حق تجدیدنظر خواهی خواهان‌ها همان ۲۰ روز باقی خواهد ماند.

۲- البته برخی نویسندگان (حیاتی؛ منبع پیشین، ص ۶۱۳) اعلام داشته‌اند که معیار جهت تشخیص مهلت، عرف است؛ بدین معنا که عرف مهلت تعیین شده را برای انجام آن عمل کافی بدانند. بر این نظر می‌توان انتقاد نمود که امکان دارد در برخی موارد عرف مهلت بیشتری در نظر بگیرد، در حالی که به تشخیص قاضی، فوریت کار مهلت کمتری اقتضاء نماید.

۳- ماده ۳۳۹ - «متقاضی تجدیدنظر باید دادخواست خود را ظرف مهلت مقرر به دفتر دادگاه صادرکننده رأی یا دفتر شعبه اول دادگاه تجدیدنظر یا به دفتر بازداشتگاهی که در آنجا توقیف است، تسلیم نماید.

هریک از مراجع یادشده در بالا باید بلافاصله پس از وصول دادخواست آن را ثبت و رسیدی مشتمل بر نام متقاضی و طرف دعوا، تاریخ تسلیم، شماره ثبت و دادنامه به تقدیم کننده تسلیم و در روی کلیه برگ‌های دادخواست تجدیدنظر همان تاریخ را قید کند. این تاریخ، تاریخ تجدیدنظر خواهی محسوب می‌گردد.

تبصره ۱- در صورتی که دادخواست به دفتر مرجع تجدیدنظر یا بازداشتگاه داده شود به شرح بالا اقدام و دادخواست را به دادگاه صادرکننده رأی ارسال می‌دارد...».

۴- ماده ۲۸ - «متقاضی تجدیدنظر باید دادخواست و با درخواست خود را ظرف مهلت مقرر به دفتر دادگاه صادرکننده رأی و یا دفتر بازداشتگاهی که در آن جا توقیف شده است تسلیم نماید.

مدیر دفتر دادگاه یا بازداشتگاه باید بلافاصله آن را ثبت و رسیدی مشتمل بر نام متقاضی و طرف دعوی و تاریخ تسلیم و ذکر شماره ثبت به تقدیم کننده بدهد و در روی کلیه برگ‌های دادخواست یا درخواست تجدیدنظر همان تاریخ را قید نماید. این تاریخ، تاریخ تجدیدنظر خواهی محسوب می‌گردد.

دفتر بازداشتگاه مکلف است که پس از ثبت تقاضای تجدید نظر بلافاصله آن را به دادگاه صادرکننده رأی ارسال نماید دفتر دادگاه صادرکننده رأی در صورتی که تقاضای تجدید نظر در مهلت قانونی باشد پس از تکمیل پرونده بلافاصله آن را به مرجع تجدیدنظر ارسال می‌دارد...».





منابع

- ۱- حیاتی، علی‌عباس؛ شرح قانون آیین دادرسی مدنی (معاونت حقوقی و توسعه قضائی قوه قضائیه، مرکز مطالعات توسعه قضائی)، تهران، انتشارات سلسبیل، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- ۲- دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه دهخدا (فرهنگ متوسط دهخدا)، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده- دکتر ایرج مهرکی- اکرم سلطانی، زیر نظر دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول، جلد دوم، زمستان ۱۳۸۵.
- ۳- زراعت، عباس؛ شرح آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، تهران، انتشارات خط‌سوم، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۴- سریر، فرزانه؛ نکات طبقه بندی شده آیین دادرسی مدنی؛ تهران؛ انتشارات مجد؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۶.
- ۵- شمس، عبدالله؛ آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات میزان، چاپ دهم، جلد دوم، ۱۳۸۵.
- ۶- صدرزاده افشار، سیدمحسن؛ آیین دادرسی مدنی، دوره سه جلدی، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ ششم، ۱۳۸۰.
- ۷- متین‌دفتری، احمد؛ آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، دوره دو جلدی در یک مجلد، تهران، انتشارات مجد، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
- ۸- مدنی، جلال‌الدین؛ آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات پایدار، چاپ اول، جلد دوم، ۱۳۷۹.
- ۹- مردانی، نادر و محمدجواد بهشتی؛ آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات میزان، چاپ اول، جلد دوم، ۱۳۸۲.
- ۱۰- مهاجری، علی؛ شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، جلد دوم، ۱۳۸۰.
- ۱۱- قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹.
- ۱۲- قانون منسوخ آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸.
- ۱۳- قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۰۴/۱۵ و اصلاحات بعدی.